

فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال هشتم، شماره بیست و سوم، پاییز ۱۴۰۴ (صص ۱۴۰-۱۶۳)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/jmzf.2026.569485.1266](https://doi.org/10.22034/jmzf.2026.569485.1266)

خوانش لاکانی از تجربه عرفانی در تمهیدات عین‌القضات همدانی

فاطمه مدرسی^۱، فتنه قملاقی^۲، ندا یانس^۳

چکیده

پژوهش پیش رو، تلاقی میان دو حوزه به‌ظاهر نامرتب اما عمیقاً هم‌پوشان است: عرفان اسلامی و روان‌کاوی مدرن. عین‌القضات همدانی در اثر تمهیدات، تجربه عرفانی را به‌مثابه نوعی گسست وجودی و مواجهه با امر غیرقابل بیان عرضه می‌نماید. در سوی دیگر، ژاک لاکان، روان‌کاو فرانسوی با بازتعریف مفاهیم فرویدی، ساختار روان انسان را در قالب سه نظم خیالی، نمادین و امر واقع تحلیل می‌کند. با در نظر گرفتن موارد بیان شده، هدف مقاله حاضر، بررسی امکان خوانش لاکانی از تجربه عرفانیدر تمهیدات و نمایان ساختن هم‌پوشانی‌های ساختاری میان این دو نظام فکری است. مطالعه کنونی با روش تحقیق توصیفی-تحلیلی در پی آنست که به سؤال اصلی تحقیق یعنی، آیا تجربه عرفانی در تمهیدات عین‌القضات را می‌توان در چارچوب مفاهیم روان‌کاوی لاکانی، به‌ویژه مفهوم «امر واقع»، تفسیر کرد؟ و اگر چنین است، این خوانش چه افق‌های نوینی برای فهم عرفان اسلامی و روان‌کاوی مدرن می‌گشاید؟ پاسخی جامع ارائه دهد. با توجه به این مهم، یافته‌ها نشان داد که تجربه عرفانی در تمهیدات، به‌ویژه در لحظه‌های شطح، اشارت و فنا، واجد ساختاری است که با مواجهه سوژه با امر واقع در نظریه لاکان هم‌خوانی دارد. زبان عرفانی با گسست از نظم نمادین و حرکت به‌سوی امر غیرقابل بازنمایی، به‌مثابه زبان امر واقع عمل می‌کند. خوانش لاکانی از عرفان اسلامی از این منظر روشنگر است که امکان گفتگوی میان‌رشته‌ای میان روان‌کاوی و عرفان را فراهم می‌آورد و تجربه عرفانی را از منظری نوین، هستی‌شناسانه و زبان‌ناپذیر باز می‌خواند.

واژه‌های کلیدی: ژاک لاکان، عین‌القضات همدانی، تجربه عرفانی، امر واقع.

^۱ . استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران (نویسنده مسئول).

f.modarresi@urmia.ac.ir

^۲ .دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

fattanehghomlaghi_1356@yahoo.com

^۳ . دانش‌آموخته پسادکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

nedayans4@gmail.com

۱. مقدمه

در قرن‌های اخیر، گفتگو میان سنت‌های فکری شرق و غرب، به‌ویژه در حوزه‌های فلسفه، روان‌کاوی، و عرفان، افق‌های نوینی برای فهم انسان، زبان و تجربه گشوده است. یکی از جذاب‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین نقاط تلاقی این سنت‌ها، امکان خوانش روان‌کاوانه از متون عرفانی است؛ متونی که در ظاهر به سلوک دینی و تجرباً الهی می‌پردازند، اما در عمق، با ساختارهای روانی، زبانی و هستی‌شناسانه سوژه انسانی درگیرند. در این میان، عین‌القضات همدانی، عارف و متفکر برجسته قرن ششم هجری، در اثر «تمهیدات» تجربه عرفانی را با زبانی شطح‌آمیز، اشاری و گاه متناقض بیان می‌کند؛ زبانی که از منطق عقلانی فاصله می‌گیرد و به مرزهای ناپایداری معنا نزدیک می‌شود.

در سوی دیگر، ژاک لاکان (Jacques Lacan) روان‌کاو فرانسوی قرن بیستم، با بازخوانی نظریه فروید (Freud) ساختار روان انسان را در قالب سه نظم خیالی، نمادین و امر واقع صورت‌بندی می‌کند. لاکان، زبان را ضمن آنکه ابزار بیان می‌داند، آن را به عنوان ساختار بنیادین سوژه بر می‌شمارد؛ سوژه‌ای که همواره در شکاف میان خود و زبان گرفتار است. تجربه‌های شدید روانی، از جمله مواجهه با امر واقع، در نظریه لاکان به‌مثابه لحظاتی از گسست، فقدان و عبور از نظم نمادین تفسیر می‌شوند. آنچه دو حوزه مدّ نظر را به یکدیگر نزدیک می‌نماید، حضور تجربه‌هایی است که در هر دو سنت، در مرزهای زبان شکل می‌گیرند. این تجربه‌ها در قالب مفاهیم عقلانی جای نمی‌گیرند و در زبان روزمره نیز امکان بیان کامل ندارند. همین نزدیکی در توصیف لحظه‌هایی که از بیان می‌گریزند، زمینه تأملی تازه درباره نسبت عرفان و روان‌کاوی فراهم می‌کند و امکان می‌دهد تجربه عرفانی در تمهیدات در افقی فراتر از تفسیرهای سنتی دیده شود.

۱-۱ بیان مسئله و سؤالات تحقیق

مطالعه کنونی می‌کوشد با رویکردی میان‌رشته‌ای، تجربه عرفانی در تمهیدات عین‌القضات را در پرتو مفاهیم روان‌کاوی لاکانی بازخوانی نماید. این رویکرد امکان می‌دهد لحظه‌های بنیادین تجربه عرفانی، همچون فنا، شطح و اشارات در نسبت با مفاهیمی مانند امر واقع، گسست از نظم نمادین و فقدان در اندیشه لاکان بررسی شوند و ساختار این تجربه‌ها در افقی تازه دیده شود.

اهمیت پژوهش در آن است که از یک‌سو، متون عرفانی را از انحصار تفسیرهای سنتی خارج می‌سازد و آن‌ها را در بستر نظریه‌های مدرن بازخوانی می‌کند و از سوی دیگر، روان‌کاوی را از محدودیت‌های بالینی فراتر برده و آن را به مثابه ابزار فهم تجربه‌های وجودی و زبان‌ناپذیر انسانی به کار می‌گیرد، لذا این مقاله، با تمرکز بر تمهیدات و مفاهیم لاکانی، تلاش دارد تا پلی میان عرفان و روان‌کاوی بسازد؛ پلی که نه تنها به فهم عمیق‌تر متون عرفانی کمک می‌کند، بلکه امکان بازاندیشی در باب سوژه، زبان، و تجربه را فراهم می‌آورد.

سؤالات تحقیق در دو مورد زیر است:

- ۱- آیا تجربه عرفانی در تمهیدات عین‌القضات را می‌توان در چارچوب مفاهیم روان‌کاوی لاکانی، به‌ویژه مفهوم امر واقع، تفسیر کرد؟
- ۲- خوانش لاکانی چه افق‌های نوینی برای فهم عرفان اسلامی و روان‌کاوی مدرن می‌گشاید؟

۲-۱ اهداف و ضرورت تحقیق

پژوهش حاضر بر پایه روش خوانش کیفی متن، با رویکرد توصیفی-تحلیلی و در قالب میان‌رشته‌ای انجام پذیرفته است. بر مبنای این چارچوب، متن تمهیدات با روش

تحلیل مفهومی و تفسیر متن بررسی شده تا تجربه عرفانی در نسبت با مفاهیم روان-کاوی لاکانی روشن گردد. مفاهیم اصلی نظریه لاکان به عنوان دستگاه مفهومی پژوهش به کار رفته تا ساختار تجربه عرفانی در بستر میان رشته‌ای مورد تحلیل قرار گیرد.

۳-۱. پیشینه تحقیق

پژوهش حاضر در امتداد مطالعات میان‌رشته‌ای قرار دارد که به پیوند روان‌کاوی مدرن و عرفان اسلامی می‌پردازند. هرچند نظریه لاکان در ایران بیشتر در حوزه‌های فلسفه و ادبیات بررسی شده، اما تطبیق آن با ساختار تجربه عرفانی، به‌ویژه در آثار عین‌القضات، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش‌های نزدیک به موضوع مقاله شامل: شمس نجف آبادی و ناظری (۱۳۹۹)، در مقاله «خوانش خودنگاره‌های رمبرانت براساس مفهوم شی لاکانی»، با تحلیل خودنگاره‌های رمبرانت با تمرکز بر مفهوم «شی» در نظریه لاکان و بررسی نحوه بازنمایی فقدان در تصویر، نتیجه گرفته‌اند خودنگاره‌ها بازتابی از میل و فقدان درونی هنرمند هستند و با مفهوم «شی» لاکانی همخوانی دارند. براری جیرندهی و همکاران (۱۴۰۰)، در مقاله «خوانش و تحلیل لاکانی حکایت شهریار و برادرش شاه‌زمان»، با بررسی حکایت بنیادین هزارویک‌شب از منظر روان‌کاوی لاکانی با تمرکز بر مفاهیم سوژه، میل، و امر واقع. نتیجه گرفته‌اند ساختار روایی حکایت واجد الگوی روان‌کاوانه‌ای است که با نظریه لاکان همخوانی دارد؛ به‌ویژه در بازنمایی میل سرکوب‌شده، گسست سوژه و نقش زبان در شکل‌گیری واقعیت روانی.

با بررسی پژوهش‌های پیشین در حوزه روان‌کاوی لاکانی، روشن می‌شود که اغلب این پژوهش‌ها یا به تحلیل متون داستانی و تصویری پرداخته‌اند (مانند حکایت‌های هزارویک‌شب یا خودنگاره‌های رمبرانت)، یا در سطحی مقدماتی به مفاهیم لاکانی در

شعر معاصر یا شطح عرفانی اشاره کرده‌اند. هیچ‌یک از این مطالعات به‌صورت منسجم، عمیق و ساختاریافته به خوانش لاکانی از یک متن عرفانی کلاسیک اسلامی نپرداخته‌اند. بنابراین، مقاله حاضر واجد جنبه‌ای بکر و بدیع در مطالعات عرفانی و روان‌کاوانه است و می‌تواند آغازگر جریان تازه‌ای در تحلیل متون عرفانی با تکیه بر نظریه‌های مدرن زبان و روان باشد.

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

پژوهش حاضر بر مبنای تحقیقات میان‌رشته‌ای استوار است که دو نظام معرفتی مستقل اما هم‌پوشان را در گفتگویی نظری قرار می‌دهد: نخست، روان‌کاوی ساختارگرایانه ژاک لاکان که سوژه انسانی را درون شبکه‌ای از زبان، میل و فقدان تعریف می‌کند؛ دوم، عرفان اسلامی با تمرکز بر تمهیدات عین‌القضات همدانی که تجربه عرفانی را به‌مثابه گسست از عقل زبان و خویشتن عرضه می‌دارد. این تقاطع نظری، امکان بازخوانی تجربه عرفانی را از منظر روان‌کاوی فراهم می‌سازد و افق‌های نوینی برای فهم سوژه، معنا و امر متعالی می‌گشاید.

«ژاک لاکان، با تأکید بر تقدم زبان بر سوژه، معتقد است که انسان نه پیش از زبان، بلکه درون زبان شکل می‌گیرد. نظم نمادین در نظریه او، همان ساختار زبان و قانون اجتماعی است که سوژه را در شبکه‌ای از دال‌ها جای می‌دهد. اما این نظم همواره ناقص است و سوژه در مواجهه با امر واقع با شکاف بنیادین خود روبه‌رو می‌شود؛ امری که خارج از بازنمایی است و در زبان نمی‌گنجد. لاکان، امر واقع را نه به‌مثابه واقعیت بیرونی، بلکه به‌عنوان آنچه زبان از بیان آن ناتوان است، تعریف می‌کند» (لاکان، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

در عرفان اسلامی، به‌ویژه در آثار عین‌القضات، تجربه عرفانی نیز واجد ساختاری است که از نظم عقلانی و زبانی فاصله می‌گیرد. «عین‌القضات تجارب روحی و ادراکات

شهودی خود را در مسیر سیر و سلوک و وصول به محبوب و تحمّل سوز و گداز عاشقانه و درک لذّات حاصل از مکاشفات و دریافت معانی غیبی و حقایق الهی به زبانی ساده و موسیقایی در ده تمهید، در پاسخ به سؤالات دوستان و مریدان خویش بیان کرده است» (خلیلی، حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۹۸: ۸۷). زبان شطح، اشارت و تناقض در تمهیدات، نشان‌دهنده تلاشی برای بیان تجربه‌ای است که از مرزهای معنا عبور کرده و به امر ناپدیدنی نزدیک می‌شود. عین‌القضات در لحظه‌های فنا، از «من» عبور می‌کند و به «بی‌من» می‌رسد؛ لحظه‌ای که می‌توان آن را با مواجهه با امر واقع در نظریه لاکان مقایسه کرد.

مفهوم «میل» در نظریه لاکان نیز جایگاه بنیادینی دارد. میل، برخاسته از فقدان است و سوژه، همواره در پی ابژه‌ای است که هرگز به‌تمامی قابل دستیابی نیست. این ابژه که لاکان آن را «شیء کوچک» می‌نامد، در عرفان اسلامی با مفهوم «حق» یا «معشوق الهی» قابل تطبیق است؛ معشوقی که همواره در اشارت، غیاب و فنا حضور دارد و سالک را در مسیر بی‌خود شدن و عبور از خود قرار می‌دهد. از سوی دیگر، سوژه در عرفان اسلامی نیز گسسته است. سالک، در مسیر سلوک، با لحظات بحران، شک و گسست از خویشتن روبه‌رو می‌شود. این گسست که در لحظه‌های فنا و حیرت رخ می‌دهد، با مفهوم «سوژه گسسته» در نظریه لاکان هم‌خوانی دارد.

۲-۱. نظریه روان‌کاوی لاکان: ساختار روان، زبان، سوژه و میل

ژاک لاکان، روان‌کاو فرانسوی، از دهه ۱۹۵۰ به بعد با بازخوانی انتقادی آثار فروید، روان‌کاوی را از سطح بالینی به سطحی فلسفی، زبان‌شناختی و هستی‌شناسانه ارتقا داد. او با تأثیرپذیری از ساخت‌گرایی، زبان‌شناسی سوسوری (Saussure) فلسفه هگل (Hegel) و نشانه‌شناسی لوی-استروس (Lévi-Strauss) نظریه‌ای ارائه کرد که در آن

ناخودآگاه نه مخزن خاطرات سرکوب‌شده، بلکه ساختاری زبانی و دلالتی است. لاکان در سخنرانی‌های مشهور خود، به‌ویژه در «سمینار یازدهم» و کتاب «نوشتارها» مفاهیم بنیادینی را مطرح کرد که در ادامه شرح داده می‌شوند.

۲-۱. نظم‌های سه‌گانه روان: خیالی، نمادین، امر واقع

الف) نظم خیالی

نظم خیالی، نخستین مرحله شکل‌گیری روان است که با «مرحله آینه‌ای» آغاز می‌شود. «کودک با دیدن تصویر خود در آینه، برای نخستین‌بار خود را به‌مثابه یک تمامیت می‌بیند و هویت خود را از طریق بازتاب تصویری می‌سازد. این مرحله، پایه‌گذار خودشیفتگی، تمایز من از دیگری، و شکل‌گیری «من» است. اما این «من» خیالی، براساس تصویر بیرونی شکل گرفته و از درون دچار شکاف است» (صنعتی، ۱۳۸۳: ۸۹).

ب) نظم نمادین

نظم نمادین، ساختار زبان، قانون، و فرهنگ است. «کودک با ورود به زبان، وارد نظم نمادین می‌شود و جایگاه خود را در شبکه‌ای از دال‌ها می‌یابد. این نظم، هم‌زمان امکان معنا و محدودیت را فراهم می‌کند؛ زیرا سوژه درون ساختاری از تفاوت و تأخیر معنا گرفتار می‌شود. لاکان با تأثیر از سوسور، تأکید می‌کند که معنا نه در دال منفرد، بلکه در تفاوت میان دال‌ها شکل می‌گیرد. در این نظم، «نام پدر» نماد قانون و ممنوعیت است؛ ساختاری که میل را تنظیم و سوژه را محدود می‌کند» (فکوهی، ۱۳۹۹: ۲۵۸).

ج) امر واقع

امر واقع، سطحی از تجربه است که خارج از بازنمایی و زبان قرار دارد. این امر، نه واقعیت بیرونی، بلکه آن چیزی است که زبان از بیان آن ناتوان است. امر واقع، در

روان کاوی لاکانی، «محل ظهور اضطراب، شطح و گسست روانی است. مواجهه با امر واقع، لحظه‌ای است که ساختار نمادین فرو می‌ریزد و سوژه با فقدان بنیادین خود روبه‌رو می‌شود. این تجربه در لحظه‌های بحران، مرگ، یا تجربه‌های عرفانی رخ می‌دهد و با سکوت، اشارت یا شطح همراه است» (صنعتی، ۱۳۸۳: ۵۸).

۲-۱-۲. ساختار میل: فقدان، ابژه و حرکت بی‌انتهای

در نظریه لاکان، میل برخاسته از فقدان است. «سوژه، پس از ورود به زبان، فقدان ابژه کامل را تجربه می‌کند و میل در جهت تلاشی برای پر کردن این فقدان شکل می‌گیرد. اما این میل، هرگز به وصال نمی‌رسد؛ زیرا ابژه مطلوب، همواره در غیاب است. لاکان، ابژه میل را شیء کوچک می‌نامد؛ ابژه‌ای که میل را برمی‌انگیزد اما هرگز به تمامی قابل دستیابی نیست.

این ابژه، نه یک چیز مشخص، بلکه جای خالی در ساختار روان است؛ جایگاهی که میل در آن گردش می‌کند. در این معنا، میل لاکانی، میل به چیزی نیست که در دسترس باشد، بلکه میل به چیزی است که در فقدان معنا می‌یابد. این ساختار، در زبان عرفانی نیز قابل مشاهده است؛ جایی که سالک در اشتیاق وصال، همواره با غیاب معشوق مواجه است» (ملکیان، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

۲-۱-۳. سوژه گسسته: شکاف، ناخودآگاه، و جایگاه روانی

سوژه در روان کاوی لاکان، سوژه‌ای گسسته است؛ سوژه‌ای که میان خود و زبان، میان میل و قانون و میان واقعیت و خیال شکاف دارد. این شکاف نه نقص، بلکه ساختار بنیادین سوژه است. لاکان تأکید می‌کند که «سوژه ناخودآگاه، سوژه‌ای است که در زبان گم شده است. سوژه، در لحظه‌های بحران، شطح، یا مواجهه با امر واقع، از جایگاه تثبیت شده خود خارج می‌شود و به امکان‌های نوین هستی دست می‌یابد» (صنعتی، ۱۳۸۳: ۸۴۲).

ناخودآگاه، در نظریه لاکان، مخزن خاطرات سرکوب‌شده تلقی نمی‌شود، بالعکس ساختاری زبانی است. مجموعه‌ای از دال‌ها، لغزش‌ها و گسست‌های معنایی که در گفتار سوژه ظاهر می‌شوند؛ بنابراین تحلیل روان‌کاوانه، نه کشف محتوا، بلکه خوانش ساختار زبان است.

۲-۱-۴. زبان و ناخودآگاه: ساختار دال و لغزش معنا

یکی از نوآورانه‌ترین جنبه‌های نظریه لاکان، پیوند میان زبان و ناخودآگاه است. او با تأثیرپذیری از زبان‌شناسی ساخت‌گرای سوسور، معتقد است که معنا نه در دال منفرد، بلکه در تفاوت میان دال‌ها شکل می‌گیرد. این ساختار، در ناخودآگاه نیز عمل می‌کند؛ زیرا لغزش‌های زبانی، رؤیاها و شوخی‌ها، همگی نشانه‌هایی از ساختار دال‌اند. در این معنا، ناخودآگاه، ساختاری چون زبان دارد و تحلیل روان‌کاوانه، نوعی خوانش متن است؛ خوانشی که در آن، معنا از طریق تفاوت، تأخیر و فقدان ساخته می‌شود. این دیدگاه، امکان تحلیل متون ادبی، عرفانی و هنری را از منظر روان‌کاوی فراهم می‌سازد» (فکوهی، ۱۳۹۹: ۲۵۸).

نظریه روان‌کاوی لاکان با تأکید بر زبان، فقدان و گسست، امکان تحلیل تجربه‌های انسانی را در سطحی فراتر از روان‌شناسی بالینی فراهم می‌سازد. این نظریه به‌ویژه در مطالعات ادبی، عرفانی و فلسفی، ابزاری قدرتمند برای خوانش متن، سوژه و معناست.

۲-۲. ساختار تجربه عرفانی در عرفان اسلامی

تجربه عرفانی در عرفان اسلامی، نوعی تحول وجودی، عبور از مرزهای عقل و زبان و مواجهه با حقیقتی است که در قالب مفاهیم متعارف نمی‌گنجد. این تجربه در متون عرفانی کلاسیک همچون آثار ابن عربی، حلاج، سهروردی و عین‌القضات همدانی، واجد ساختاری پیچیده و چندلایه است که در ادامه به تفصیل شرح داده می‌شود.

۲-۲-۱. آغاز سلوک: بیداری و طلب

تجربه عرفانی با لحظه‌ای از بیداری آغاز می‌شود؛ لحظه‌ای که سالک، از خواب غفلت بیرون آمده است و میل به حقیقت در او پدیدار می‌شود. این مرحله با طلب همراه است. طلبی که به نوعی میل وجودی به عبور از خویشتن است. عین‌القضات در تمهیدات می‌نویسد: «طلب، نه از عقل است و نه از حس؛ طلب از جان است، از آنجا که جان به جانان میل دارد» (همدانی، ۱۳۸۵: ۱۴۷).

۲-۲-۲. مجاهده و تزکیه: عبور از نفس و عقل

پس از طلب، سالک وارد مرحله مجاهده می‌شود. مرحله‌ای که در آن باید با نفس، هوا و عقل جزوی مبارزه کند. این مرحله با ریاضت، سکوت، خلوت و مراقبه همراه است. هدف، پاک‌سازی آینه دل و آمادگی برای دریافت اشراق است. عین‌القضات نیز در تمهیدات می‌نویسد: «عقل، راهزن است؛ تا عقل در میان است، اشارت نمی‌توان شنید» (همان: ۲۵۰).

۲-۲-۳. فنا: گسست از من و ورود به بی‌خویشی

مرحله مرکزی تجربه عرفانی، فنا است و نابودی خود در معشوق الهی. فنا در اینجا یعنی عبور از هستی فردی و رسیدن به بی‌خویشی است. در این مرحله، سالک از «من» عبور می‌کند و به «بی‌من» می‌رسد. یعنی دیگر تمایزی میان خود و حق وجود ندارد.

حلاج می‌گوید: «أنا الحق»؛ نه از سر ادعا، بلکه از سر فنا. عین‌القضات در تمهیدات، فنا را چنین تعریف می‌کند: «فنا آن است که از خود بی‌خبر شوی، و باقی آن است که به حق آگاه گردی» (همان: ۲۷۰).

۴-۲-۲. شطح و اشارت: زبان تجربه و بیان بی‌بیان

در مرحله فنا، زبان عقلانی فرو می‌ریزد و سالک برای بیان تجربه خود به زبان شطح و اشارت پناه می‌برد. شطح، بیان متناقض، استعاری و گاه گزنده‌ای است که از ساختارهای زبانی متعارف عبور می‌کند. اشارت، زبان رمزی و غیرمستقیم است. (همان)

۵-۲-۲. حیرت و سکوت: اقامت در مرزهای معنا

پس از فنا، سالک وارد مرحله حیرت می‌شود؛ مرحله‌ای که در آن عقل، زبان، و معنا فرو می‌ریزد و سوژه در برابر حقیقت بی‌چهره قرار می‌گیرد. حیرت، نه جهل است و نه علم؛ بلکه اقامت در مرزهای معناست. عین‌القضات می‌نویسد: «حیرت، مقام بی‌خویشی است؛ جایی که نه من هست و نه تو، نه سؤال هست و نه جواب» (همدانی، ۱۳۸۵: ۲۵).

۶-۲-۲. بقا و بازگشت: بازتعریف هستی در نور حق

مرحله نهایی تجربه عرفانی، بقا است. بازگشت سالک به هستی، اما نه هستی پیشین، در حقیقت هستی‌ای که در نور حق بازتعریف شده است. در این مرحله، سالک به میان خلق بازمی‌گردد، اما با چشمی دیگر، زبانی دیگر، و هویتی دیگر. ساختار تجربه عرفانی در عرفان اسلامی از طلب و مجاهده آغاز می‌شود با فنا و شطح به اوج می‌رسد و با حیرت و بقا به پایان می‌رسد. این ساختار خطی نبوده و شکلی حلقوی و دیالکتیکی دارد. حرکتی از خود به بی‌خود، از معنا به بی‌معنایی و از غیاب به حضور. این ساختار، واجد ظرفیت‌های تطبیقی با نظریه‌های مدرن مانند روان‌کاوی لاکانی است و می‌تواند پایه‌ای برای خوانش میان‌رشته‌ای متون عرفانی باشد.

۲-۳. زبان اشارت و گسست از نظم نمادین

۲-۳-۱. نظم نمادین و محدودیت‌های زبان عقلانی

در نظریه لاکان، نظم نمادین ساختار زبان، قانون و فرهنگ است که سوژه را درون شبکه‌ای از دال‌ها جای می‌دهد. این نظم، امکان معنا را فراهم می‌کند اما هم‌زمان سوژه را در ساختاری از تفاوت، تأخیر و فقدان گرفتار می‌سازد. دال‌ها هرگز به‌تمامی معنا را منتقل نمی‌کنند و سوژه همواره در فاصله میان دال و مدلول سرگردان است» (لاکان، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

در عرفان اسلامی نیز زبان عقلانی برای بیان تجربه عرفانی ناکافی تلقی می‌شود. سالک، پس از عبور از نفس و عقل، به تجربه‌ای دست می‌یابد که در قالب زبان متعارف نمی‌گنجد و این تجربه، نیازمند زبانی دیگر است: زبان اشارت.

۲-۳-۲. زبان اشارت: ساختار، ویژگی‌ها و کارکرد

زبان اشارت، زبانی است که از منطق دلالت، تعریف و قطعیت فاصله می‌گیرد. این زبان، استعاری، رمزی، متناقض و گاه شطح‌آمیز است. در تمهیدات، عین‌القضات بارها تأکید می‌کند که حقیقت را نمی‌توان گفت، بلکه تنها می‌توان بدان اشاره کرد. «اشارت آن باشد که نه از عقل خیزد و نه از حس، بلکه از جان خیزد؛ و آنکه اشارت را به عبارت آرد، از اشارت دور افتد» (همدانی، ۱۳۸۵: ۲۳).

این گزاره، نشان‌دهنده گسست از نظم نمادین است. زبان عقلانی (نظم نمادین) نمی‌تواند تجربه امر واقع را بیان کند. اشارت، همان لحظه لغزش زبان است؛ جایی که معنا نه در دال، بلکه در غیاب دال شکل می‌گیرد.

«اگر تو را گویند که خدا کیست، بگوی: آنکه مرا گفت که بگو» (همان: ۲۰۲).

این جمله، ساختار دلالت را واژگون می‌کند. گوینده، خود را واسطه‌ای می‌داند که از سوی حقیقت مأمور به گفتن شده است. در نظریه لاکان، این لحظه، لحظه‌ای

است که سوژه از جایگاه تثبیت‌شده خود خارج می‌شود و به زبان ناخودآگاه نزدیک می‌گردد. «آنکه مرا گفت» نشان‌دهنده فقدان مرکز معنا و ظهور امر واقع در گفتار است.

«سخن آن‌گاه راست باشد که زبان دروغ شود» (همان: ۵۱).

این گزاره، واجد ساختاری پارادوکسیکال است. در روان‌کاوی، لحظه‌های لغزش زبان، لحظه‌های ظهور ناخودآگاه‌اند. در این معنا، «دروغ زبان» به معنای فروپاشی نظم نمادین است؛ جایی که حقیقت، نه در صدق منطقی، بلکه در شکست زبان ظاهر می‌شود.

«حقیقت را نتوان گفت، اما می‌توان بدان سو اشاره کرد» (همان: ۳۵).

این جمله، به‌وضوح نمایان‌گر این مهم است که حقیقت، در زبان نمی‌گنجد. در نظریه لاکان، امر واقع، همان چیزی است که زبان از بیان آن ناتوان است. اشارت، تلاش برای نزدیک شدن به امر واقع است؛ نه از طریق دلالت، بلکه از طریق غیاب، سکوت و استعاره.

«آنکه در اشارت حیران شود، از عبارت آزاد گردد» (همان: ۶۲).

حیرت، در عرفان اسلامی، مرحله‌ای است که در آن عقل و زبان فرو می‌ریزد. در روان‌کاوی نیز، سوژه در مواجهه با امر واقع، دچار گسست می‌شود. این جمله، نشان می‌دهد که زبان اشارت، نه‌تنها ابزار بیان، بلکه ابزار رهایی از ساختارهای تثبیت‌شده معناست.

«اشارت، نه گفتن است و نه نگفتن؛ اشارت، حضور غیاب است» (همان: ۷۸).

این جمله، واجد ساختاری دیالکتیکی است که با مفاهیم لاکانی هم‌خوانی دارد. «حضور غیاب»، همان ساختار میل و فقدان در نظریه لاکان است؛ جایی که معنا در غیاب شکل می‌گیرد و سوژه در فاصله میان دال‌ها سرگردان است.

این زبان، ابزار انتقال معنا نیست، و می‌توان آن را خود تجربه گسست، فقدان، و مواجهه با امر واقع دانست. در این معنا، عرفان عرفان اسلامی، به‌ویژه در آثار عین‌القضات، واجد ساختاری است که با گسست از نظم نمادین در نظریه لاکان اسلامی و روان‌کاوی لاکانی، هر دو به لحظه‌هایی می‌پردازند که در آن‌ها زبان فرو می‌ریزد و حقیقت نه در حضور، بلکه در اشارت و غیاب ظاهر می‌شود.

۲-۴. تجربه فنا و مواجهه با امر واقع

۲-۴-۲. امر واقع در نظریه لاکان

در روان‌کاوی لاکانی، امر واقع یکی از سه نظم بنیادین روان است که در کنار خیالی و نمادین قرار دارد. امر واقع، نه واقعیت بیرونی، بلکه آن چیزی است که خارج از بازنمایی، زبان و دلالت قرار دارد. این امر، در ساختار روان، همان نقطه‌ای است که زبان از بیان آن ناتوان است؛ جایی که معنا فرو می‌ریزد و سوژه با فقدان بنیادین خود مواجه می‌شود (لاکان، ۱۳۸۷: ۶۲).

امر واقع در لحظه‌های بحران روانی، رؤیا، مرگ، یا تجربه‌های شدید وجودی ظاهر می‌شود. لاکان تأکید می‌کند که امر واقع، نه قابل نمادپردازی است و نه قابل ادغام در نظم نمادین؛ بلکه همواره در حاشیه معنا باقی می‌ماند و گاه به‌صورت اضطراب، سکوت یا شطح ظهور می‌کند.

۲-۴-۳. فنا در عرفان اسلامی: عبور از من و ورود به بی‌خویشی

در عرفان اسلامی، فنا یکی از مراحل کلیدی سلوک است. فنا، به معنای نابودی خود در معشوق الهی است؛ به منزله عبور از هستی فردی و رسیدن به بی‌خویشی. در این مرحله، سالک از «من» عبور می‌کند و به «بی‌من» می‌رسد؛ جایی که تمایز میان سوژه و حق فرو می‌ریزد و زبان از بیان تجربه، ناتوان می‌شود.

این بی خبری از خود، همان لحظه گسست بنیادین سوژه است؛ لحظه‌ای که در آن، سوژه از جایگاه تثبیت شده خود خارج شده و با حقیقتی بی واسطه مواجه می شود.

۴-۴-۲. تطبیق فنا با امر واقع لاکانی

فنا، از منظر روان کاوی لاکانی، لحظه‌ای است که سوژه با امر واقع مواجه می شود. در این لحظه، نظم نمادین فرو می ریزد، زبان ناکارآمد می شود و سوژه با فقدان بنیادین خود روبه رو می گردد. این تجربه، نه قابل بیان است و نه قابل بازنمایی؛ بلکه تنها می توان بدان اشاره کرد یا در سکوت زیست.

«تا تو هستی، او نیست؛ و چون او هست، تو نیستی» (همدانی، ۱۳۸۵: ۵۸).

این جمله، واجد ساختاری دیالکتیکی است که با امر واقع هم خوانی دارد. «تو» به مثابه سوژه، در لحظه حضور حق، محو می شود. این محو، همان گسست سوژه در مواجهه با امر واقع است؛ جایی که تمایز میان من و دیگری فرو می ریزد.

«فنا، نه مرگ است و نه زندگی؛ فنا، بی خویشی است» (همان: ۶۳).

تحلیل این جمله، نشان می دهد که فنا، خارج از دوگانه های زبانی است. در نظریه لاکان، امر واقع نیز خارج از دوگانه های دال/مدلول، حضور/غیاب، و معنا/بی معنایی قرار دارد. بی خویشی، همان لحظه ای است که سوژه از خود عبور کرده و به ساختار فقدان وارد می شود.

«در فنا، نه سؤال هست و نه جواب؛ نه من هست و نه تو» (همان: ۷۱).

این جمله، فروپاشی کامل نظم نمادین را نشان می دهد. در روان کاوی، چنین لحظه ای، لحظه مواجهه با امر واقع است؛ جایی که زبان از کار می افتد و سوژه در برابر حقیقت بی چهره قرار می گیرد.

«فنا، آن گاه است که حتی اشارت نیز خاموش شود» (همان: ۸۴).

این جمله، نشان‌دهنده اوج تجربه امر واقع است؛ جایی که نه تنها زبان، بلکه حتی اشارت نیز ناکافی است. در نظریه لاکان، امر واقع، نه قابل نمادپردازی است و نه قابل اشاره؛ بلکه تنها می‌توان آن را زیست، نه گفت.

۲-۴-۵. مواجهه با امر واقع: اضطراب، شطح و سکوت

در روان‌کاوی، مواجهه با امر واقع، اغلب با اضطراب، سکوت یا شطح همراه است. در عرفان اسلامی نیز، سالک در لحظه فنا، دچار حیرت، بی‌خویشی و گاه شطح می‌شود. این لحظه‌ها، لحظه‌های فروپاشی معنا و ظهور حقیقت‌اند. تجربه فنا در عرفان اسلامی، به‌ویژه در آثار عین‌القضات، واجد ساختاری است که با مواجهه با امر واقع در نظریه لاکان هم‌خوانی دارد. این تجربه در گسست از زبان و در فقدان معنا رخ می‌دهد. در این معنا، عرفان اسلامی و روان‌کاوی لاکانی، هر دو به لحظه‌هایی می‌پردازند که در آن‌ها سوژه از خود عبور می‌کند و با حقیقتی بی‌واسطه، بی‌نام، و بی‌صورت مواجه می‌شود.

۲-۴-۶. میل عرفانی: اشتیاق به حق و وصال ناتمام

در عرفان اسلامی، میل عرفانی، اشتیاقی است که سالک را به سوی حق می‌کشد. این میل، نه میل به دانستن، بلکه میل به فنا شدن، به بی‌خود شدن و به عبور از خویشتن است. اما این میل، هرگز به وصال کامل نمی‌رسد؛ زیرا حق، در زبان عرفانی، همواره در اشارت، غیاب و فنا حضور دارد.

عین‌القضات در تمهیدات می‌نویسد: «وصال، در اشارت است نه در عبارت و آنکه وصال را در گفتن جوید، از وصال دور است» (همان: ۳۹).

این جمله، نشان می‌دهد که میل عرفانی، میل به چیزی است که در زبان نمی‌گنجد و در حضور ظاهر نمی‌شود. حق، همان ابژه غایب است؛ همان شیء کوچک که میل را برمی‌انگیزد اما هرگز به تمامی قابل دستیابی نیست.

۵-۲. تطبیق ساختار میل عرفانی با نظریه لاکان

میل عرفانی، از منظر لاکانی، ساختاری دارد که بر فقدان بنیادین استوار است. سالک، در مسیر سلوک، همواره در اشتیاق وصال است، اما این وصال، هرگز به صورت کامل رخ نمی‌دهد. این اشتیاق، همان ساختار میل است؛ میل به چیزی که در فاصله معنا می‌یابد و همین فاصله، محرک حرکت است.

«حق را نتوان یافت، اما نتوان از طلب او باز ایستاد» (همان: ۵۴).

این جمله، ساختار میل را به وضوح نشان می‌دهد. حق، همان ابژه غایب است؛ و طلب، همان میل بی‌انتها. در نظریه لاکان، میل، نه به سوی وصال، بلکه درون فقدان حرکت می‌کند. این حرکت، نه برای رسیدن، بلکه برای زیستن در اشتیاق است.

«آنکه به حق رسید، از رسیدن بی‌خبر بود؛ و آنکه در طلب ماند، از رسیدن آگاه‌تر

بود» (همان: ۶۷).

این جمله، نشان می‌دهد که میل عرفانی، در خود طلب معنا می‌یابد، نه در وصال. در روان‌کاوی نیز، میل لاکانی، میل به چیزی است که در غیاب معنا دارد؛ و همین غیاب، سوژه را در حرکت نگه می‌دارد.

«حق، نه در حضور است و نه در غیاب؛ حق، در اشتیاق است» (همان: ۷۳).

این جمله، ساختار میل را به مثابه اشتیاق بی‌انتها نشان می‌دهد. در نظریه لاکان، ابژه میل، همواره در فاصله است؛ و سوژه، در اشتیاقی بی‌پایان، به سوی آن حرکت می‌کند، بی‌آنکه به وصال برسد.

«طلب، نه از عقل است و نه از حس؛ طلب، از جان است، از آنجا که جان به جانان میل دارد» (همان: ۲۹).

این جمله، نشان می‌دهد که میل عرفانی، نه میل شناختی، بلکه میل وجودی است. در روان‌کاوی نیز، میل، نه خواستن آگاهانه، بلکه ساختار ناخودآگاه فقدان است؛ ساختاری که سوژه را درون خود می‌کشد.

۲-۶. میل، فقدان، و سوژه گسسته

در نظریه لاکان، میل، سوژه را گسسته می‌سازد؛ زیرا سوژه، همواره در فاصله میان خود و ابژه قرار دارد. در عرفان اسلامی نیز، سالک، در اشتیاق حق، از خود عبور می‌کند و به بی‌خویشی می‌رسد. این بی‌خویشی، همان گسست سوژه است؛ گسستی که در ساختار میل رخ می‌دهد.

میل عرفانی در عرفان اسلامی، به‌ویژه در آثار عین‌القضات، واجد ساختاری است که با نظریه میل در روان‌کاوی لاکان هم‌خوانی دارد. این میل، میل به وصال، بلکه میل به چیزی است که همواره در غیاب است و همین غیاب، محرک حرکت، اشتیاق و سلوک می‌گردد. در این معنا، عرفان اسلامی و روان‌کاوی لاکانی، هر دو به ساختار فقدان به‌عنوان بنیان میل می‌پردازند و نشان می‌دهند که حقیقت، نه در حضور، بلکه در اشتیاق و اشارت معنا می‌یابد.

۲-۷. تحلیل تطبیقی از منظر روان‌کاوی لاکان و عرفان عین‌القضات

۲-۷-۱. سوژه گسسته در نظریه لاکان

در روان‌کاوی لاکانی، «سوژه انسانی از آغاز، گسسته است. این گسست، نه نقص، بلکه ساختار بنیادین سوژه است؛ زیرا سوژه در لحظه ورود به زبان، خود را درون شبکه‌ای از دال‌ها می‌یابد که همواره در تأخیر معنا عمل می‌کنند. سوژه، میان خود

خیالی و جایگاه نمادین، میان میل و قانون، و میان واقعیت و امر واقع، دچار شکاف است» (لاکان، ۱۳۸۷: ۲۳۰).

این شکاف، در لحظه‌های بحران، رؤیا، یا مواجهه با امر واقع، آشکار می‌شود. سوژه، در این لحظات، از جایگاه تثبیت‌شده خود خارج می‌شود و به امکان‌های نوین معنا و هستی دست می‌یابد. لاکان تأکید می‌کند که «سوژه ناخودآگاه، سوژه‌ای است که در زبان گم شده است»؛ یعنی سوژه‌ای که در لحظه گسست، با حقیقتی بی‌واسطه مواجه می‌شود.

۲-۷-۲. حیرت در عرفان اسلامی: اقامت در مرزهای معنا

در عرفان اسلامی، حیرت یکی از عالی‌ترین مقامات سلوک است. حیرت، نه جهل است و نه علم؛ بلکه اقامت در مرزهای معنا، در سکوت و در بی‌خویشی است. سالک، پس از فنا، وارد مرحله‌ای می‌شود که عقل فرو می‌ریزد، زبان ناکارآمد می‌شود و سوژه در برابر حقیقت بی‌چهره قرار می‌گیرد.

عین‌القضات در تمهیدات، حیرت را چنین توصیف می‌کند:

«حیرت، مقام بی‌خویشی است؛ جایی که نه من هست و نه تو، نه سؤال هست و نه جواب» (همدانی، ۱۳۸۵: ۷۱).

این بی‌خویشی، همان گسست بنیادین سوژه است؛ لحظه‌ای که در آن، سوژه از ساختارهای تثبیت‌شده معنا خارج می‌شود و به امکان‌های نوین هستی دست می‌یابد.

۲-۷-۳. تطبیق حیرت با سوژه گسسته لاکانی

حیرت، از منظر روان‌کاوی لاکانی، لحظه‌ای است که سوژه با امر واقع مواجه می‌شود و ساختار نمادین فرو می‌ریزد. در این لحظه، سوژه از جایگاه تثبیت‌شده خود

خارج می‌شود و به وضعیت گسسته‌ای وارد می‌گردد که در آن معنا، هویت و زبان دچار لغزش می‌شوند.

«در حیرت، عقل خاموش است و دل بی‌قرار و آنکه در حیرت بماند، از دانایی آزاد گردد» (همان: ۶۹).

این جمله، نشان‌دهنده فروپاشی عقل و زبان است. در نظریه لاکان، چنین لحظه‌ای، لحظه ظهور سوژه گسسته است؛ سوژه‌ای که در مواجهه با امر واقع، از ساختارهای نمادین خارج می‌شود و به وضعیت بی‌مرز معنا وارد می‌گردد.

۲-۷-۴. نمونه‌های متنی و تحلیل تطبیقی

«حیرت، نه آغاز است و نه انجام؛ حیرت، اقامت در بی‌زمانی است» (همان: ۷۵).
این جمله، نشان می‌دهد که حیرت، خارج از ساختارهای زمانی و منطقی است. در روان‌کاوی نیز، سوژه گسسته، در لحظه‌های بی‌زمانی و بی‌مکانی ظاهر می‌شود؛ جایی که زبان از کار می‌افتد و معنا در سکوت شکل می‌گیرد.
«در حیرت، نه دانستن سود دارد و نه ندانستن؛ حیرت، خود دانایی دیگر است» (همان: ۸۲).

این جمله، نشان‌دهنده نوعی دانایی غیرمفهومی است؛ دانایی‌ای که از دل گسست و بی‌خویشی می‌جوشد. در نظریه لاکان، سوژه گسسته، در لحظه‌های لغزش معنا، به نوعی آگاهی ناخودآگاه دست می‌یابد؛ آگاهی‌ای که نه از عقل، بلکه از ساختار فقدان می‌آید.

«آنکه در حیرت بماند، از خود رها شود؛ و آنکه از خود رها شود، به حقیقت نزدیک گردد» (همان: ۸۹).

این جمله، نشان می‌دهد که حیرت، مسیر رهایی از خود است؛ همان گسست سوژه در روان‌کاوی. در این معنا، حیرت، نه انفعال، بلکه امکان است؛ امکانی برای بازتعریف هستی، معنا، و سوژه.

۲-۷-۵. حیرت، شطح، و ظهور امر واقع

در عرفان اسلامی، حیرت اغلب با شطح همراه است؛ زیرا در لحظه‌های حیرت، زبان عقلانی فرو می‌ریزد و سالک به بیان‌هایی متناقض، استعاری و شگفت‌انگیز پناه می‌برد. این شطح‌ها، همان لحظه‌های ظهور امر واقع در زبان‌اند؛ لحظه‌هایی که در آن‌ها معنا از طریق لغزش، سکوت، و اشارت منتقل می‌شود.

حیرت در عرفان اسلامی، به‌ویژه در آثار عین‌القضات، واجد ساختاری است که با سوژه گسسته در نظریه لاکان هم‌خوانی دارد. این حیرت، نه جهل است و نه علم؛ بلکه اقامت در مرزهای معنا، در سکوت، و در بی‌خویشی است. در این معنا، عرفان اسلامی و روان‌کاوی لاکانی، هر دو به لحظه‌هایی می‌پردازند که در آن‌ها سوژه از خود عبور می‌کند، زبان فرو می‌ریزد و حقیقت، نه در حضور، بلکه در گسست و اشارت ظاهر می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی امکان خوانش میان‌رشته‌ای از تجربه عرفانی در عرفان اسلامی در اثر تمهیدات عین‌القضات همدانی، از منظر روان‌کاوی لاکانی انجام شد. تحلیل آشکار ساخت که مفاهیم بنیادین نظریه لاکان، نظم نمادین، امر واقع، سوژه گسسته و ساختار میل، قابلیت تفسیر و بازخوانی مؤلفه‌های کلیدی تجربه

عرفانی را دارند. این هم‌پوشانی به معنای امکان گفتگوی نظری میان دو سنت معرفتی مستقل تلقی می‌شود.

نخست، زبان اشارت در عرفان اسلامی، به‌ویژه در بیان عین‌القضات، واجد ساختاری است که از منطق دلالت و نظم نمادین فاصله می‌گیرد. اشارت، خود تجربه گسست از زبان است؛ تجربه‌ای که در آن معنا از رهگذر سکوت، استعاره و تناقض منتقل می‌شود. این ساختار با لحظه‌های لغزش زبان و ظهور امر واقع در روان‌کاوی لاکانی هم‌خوانی دارد.

دوم، تجربه فنا در عرفان، به‌مثابه عبور از «من» و ورود به بی‌خویشی با مواجهه با امر واقع در نظریه لاکان قابل تطبیق است. در هر دو، سوژه از جایگاه تثبیت‌شده خود خارج می‌شود و با حقیقتی بی‌واسطه، بی‌نام و بی‌صورت مواجه می‌گردد. این حقیقت که در زبان نمی‌گنجد و تنها می‌توان بدان اشاره کرد یا در سکوت زیست.

سوم، میل عرفانی، به‌مثابه اشتیاق بی‌انتهای به حق، واجد ساختاری است که بر فقدان بنیادین استوار است. حق، در زبان عرفانی، همان ابژه غایب است. این همان «شیء کوچک» در نظریه لاکان است که میل را برمی‌انگیزد اما هرگز به‌تمامی قابل دستیابی نیست. در این معنا، میل عرفانی، نه میل به وصال، بلکه میل به چیزی است که در فاصله معنا می‌یابد و همین فاصله، محرک حرکت و سلوک می‌شود.

چهارم، حیرت عرفانی، به‌مانند اقامت در مرزهای معنا با ظهور سوژه گسسته در روان‌کاوی هم‌خوانی دارد. در لحظه‌های حیرت، عقل فرو می‌ریزد، زبان خاموش می‌شود و سوژه در برابر حقیقت بی‌چهره قرار می‌گیرد. این وضعیت، همان لحظه گسست بنیادین سوژه است.

در نهایت این نکته را می‌توان بیان داشت که تجربه عرفانی در عرفان اسلامی، به‌ویژه در بیان عین‌القضات، واجد ساختاری است که با مفاهیم روان‌کاوی لاکانی هم‌پوشانی دارد. این هم‌پوشانی، امکان بازخوانی متون عرفانی کلاسیک را از منظر

زبان، سوژه و فقدان فراهم می‌سازد و افق‌های تازه‌ای برای گفتگوی میان‌رشته‌ای میان عرفان، روان‌کاوی و فلسفه می‌گشاید. چنین خوانشی، هم به فهم عمیق‌تر از عرفان اسلامی کمک می‌نماید و هم روان‌کاوی را نیز از محدودیت‌های بالینی فراتر برده و آن را به ابزار فهم تجربه‌های وجودی و زبان‌ناپذیر انسانی بدل می‌کند.

کتاب‌شناسی

الف: کتاب‌ها

- (۱) صنعتی، محمد (۱۳۸۳)، *تحلیل روان‌شناختی در هنر و ادبیات*. تهران: مرکز.
- (۲) حلاج، حسین بن منصور (۱۳۷۶)، *دیوان اشعار*. تصحیح عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: زوار.
- (۳) همدانی، عین‌القضات (۱۳۸۵)، *تمهیدات*، مقدمه و تصحیح، تحشیه و تعلیق عفیف عسیران، تهران: اساطیر.
- (۴) فکوهی، ناصر (۱۳۹۹)، *انسان‌شناسی روان‌کاوی*. تهران: نی.
- (۵) لاکان، ژاک (۱۳۸۷)، *نوشتارها*. ترجمه محمد صنعتی. تهران: مرکز.
- (۶) ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱)، *معنویت و عقلانیت*. تهران: طرح نو.

ب: مقاله‌ها

- (۱) براری جیرندهی، عباس، صفایی سنگری، علی، نیکویی، علیرضا (۱۴۰۰)، «خوانش و تحلیل لاکانی حکایت شهریار و برادرش شاهزمان»، فصل‌نامه نقد و نظریه ادبی (ادب‌پژوهی)، دوره ۶، شماره ۲، صص ۷۵-۹۸.
- (۲) خلیلی، علی اصغر، حسن‌پور آلاشتی، حسین (۱۳۹۸)، «بررسی و تحلیل تصویر در تمهیدات عین‌القضات همدانی» فصل‌نامه بین‌المللی علمی تخصصی مطالعات زبان فارسی، دوره دوم، شماره ۴، صص ۷۷-۱۰۵.

- ۳) شمس نجف آبادی، الهه، ناظری، افسانه (۱۳۹۹)، «خوانش خودنگاره‌های رمبرانت براساس مفهوم شیء لاکانی»، فصل‌نامه مطالعات تطبیقی هنر، سال دهم، شماره ۱۹، صص ۱۹-۳۰.
- ۴) نوری، فاطمه. (۱۳۹۸)، «زبان‌اشارت در تمهیدات عین‌القضات». فصل-نامه مطالعات عرفانی، دوره ۵، شماره ۲، صص ۷۵-۹۲.